

ساختارهای مادی و معرفتی تأثیرگذار بر روابط ایران و عربستان سعودی در دوران پهلوی

(با تأکید بر دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ میلادی)*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۵/۱۰

* مهدی ذاکریان

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۸/۱۹

** مهدی علیخانی

چکیده

ایران و عربستان سعودی از آغاز شکل‌گیری روابط، مناسبات پرفراز و نشیبی را تجربه کرده‌اند. این نوسان در روابط هم در دوران پهلوی و هم در دوران جمهوری اسلامی به چشم می‌خورد. این مقاله عوامل موثر بر روابط ایران و عربستان در دوران پهلوی و پیامدهای این عوامل برای این روابط را مورد سوال قرار داده است، و این پاسخ اولیه را مطرح می‌کند که به رغم رقابت‌های منطقه‌ای و ژئوپلیتیکی ایران و عربستان در این دوره، هم‌پوشانی نسبی هویتی و مواجهه با تهدیدات هویتی مشترک در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی در کنار الزامات ساختاری نظام بین‌الملل، به همکاری دو کشور منجر گردید. به عبارت دیگر، در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل دوقطبی، ایران و عربستان سعودی بر اساس ساختار اجتماعی میان «خود»، از یکدیگر به عنوان «دوست» برداشت نموده و بر این اساس روابط میان خود را سامان دادند. در این مقاله از روش توصیفی-تحلیلی و دو رویکرد اجتماعی و مادی برای انجام تحقیق استفاده شده است.

واژگان کلیدی: روابط ایران و عربستان سعودی، ژئوپلیتیک، هویت، سازه‌انگاری، نواقعی‌گرایی

*استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

m-zakerian@srbiau.ac.ir

** دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.
alikhani@mail@yahoo.com

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری روابط بین‌الملل مهدی علیخانی با عنوان «نقش هویت، ژئوپلیتیک و ساختار در چرخه تعارض در روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی» در دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران است.

دیباچه

ایران و عربستان سعودی به عنوان دو همسایه‌ی بزرگ شمالی و جنوبی خلیج فارس و دو کشور مهم در جهان اسلام و خاورمیانه، به واسطه‌ی ویژگی‌های خود و منطقه‌ای که در آن واقع شده‌اند، به رقبای طبیعی یکدیگر بدل گشته‌اند. این رقابت از زمان آغاز روابط دو کشور تا به امروز ادامه داشته است. در این دوره طولانی الگوهای رفتاری متفاوتی بر روابط میان دو کشور حاکم شده است. الگوهایی که از «دوستی» در عین رقابت تا «دشمنی» و «تعارض» را در بر گرفته است؛ به گونه‌ای که تهران و ریاض تاکنون دو بار قطع روابط (یک بار در دوران پهلوی و یک بار در دوران جمهوری اسلامی ایران) را تجربه کرده‌اند. با این حال، این مقاله مدعی است که تعامل سه عامل هویت، ژئوپلیتیک و ساختار در دوران گذشته موجب گردید تا دو کشور از قطع روابط به اتحاد در قالب سیاست دوستونی و همکاری‌های منطقه‌ای، به رغم رقابت‌های ژئوپلیتیکی رهنمون شوند. همکاری‌ای که نه فقط متأثر از الزامات ساختاری، که در پرتو ویژگی‌های هویتی طرفین نیز بوده است.

پرسش کلیدی این مقاله آن است که عوامل موثر بر روابط ایران و عربستان در دوران پهلوی کدامند و این عوامل چه پیامدی برای این روابط داشته‌اند؟ نگارندگان با مفروض تلقی کردن «وجود رقابت در روابط دو کشور» این فرضیه را طرح نموده‌اند که: عوامل هویتی، ژئوپلیتیکی و ساختاری مهم‌ترین عوامل در شکل‌دهی به روابط ایران و عربستان در دوران پهلوی بوده‌اند و نحوه‌ی تعامل این عوامل موجب شکل‌گیری روابط دوستانه و همکاری‌جویانه میان دو کشور شد.

در زمینه بررسی ادبیات و پیشینه‌ی روابط از میان آثار موجود، می‌توان سه اثر شاخص را مورد اشاره قرار داد. نخست، کتاب «اسناد روابط ایران و عربستان سعودی ۱۳۰۴-۱۳۵۷ ه. ش» به کوشش علی محقق که به بررسی تاریخ و روابط سیاسی ایران و عربستان سعودی براساس اسناد موجود در بایگانی وزارت امور خارجه ایران می‌پردازد (محقق، الف: ۱۳۷۹). دوم، کتاب ارزشمند «روابط ایران و عربستان در سده بیستم (دوره پهلوی)» نوشته دکتر حمید احمدی که با عنایت به ساختارهای دو کشور و نیز الزامات جنگ سرد، عنوان می‌سازد که ایران و عربستان به علت منافع مشترک برآمده از مسئولیت‌های بزرگ‌تر منطقه‌ای برای تامین امنیت و رویارویی با چالش‌های داخلی و خارجی ناگزیر به کنار گذاشتن اختلاف‌ها بوده‌اند و با تاکید بر دوستی‌ها و منافع دوجانبه توانسته‌اند چالش‌های مذکور را از سر راه بردارند. و سوم، کتاب «ایران، عربستان سعودی و خلیج فارس» نوشته‌ی فیصل بن سلمان آل سعود که به بررسی نظم خلیج فارس از زمان تصمیم بریتانیا برای خروج از منطقه می‌پردازد و تفاوت نظم جدید و قدیم خلیج فارس را تقویت منافع ایران و نیز گذار از سلطه خارجی به یک خودگردانی منطقه‌ای (سیاست دو ستونی) می‌داند (al-Saud, 2003). ویژگی منحصر به فرد این

مقاله، برخلاف آثار پیشین، آن است که در بررسی این روابط، برای ارایه تحلیلی جامع، تمامی عوامل موثر اعم از داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی را در قالب هویت، ژئوپلتیک و ساختار مورد توجه قرار داده و براین اساس کار خود را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌سازد.

متغیر وابسته‌ی این پژوهش روابط ایران و عربستان در دوران پهلوی و متغیرهای مستقل، هویت، ژئوپلتیک و ساختار هستند. ضمن آن‌که در این مقاله از روش توصیفی-تحلیلی و دورویکرد اجتماعی و مادی برای بررسی موضوع تحقیق استفاده شده است.

نوآوری پژوهش

با وجود این‌که پایان دوره‌ی زمانی این مقاله به بیش از ۳۶ سال قبل باز می‌گردد، می‌توان قبل از ورود به بحث، به اختصار به برخی از جنبه‌های نوآوری این پژوهش به لحاظ چارچوب نظری، عوامل مورد بررسی، موضوع، دوره‌ی زمانی، امکان تعمیم چارچوب تحلیل به دوره‌ی زمانی پس از انقلاب، الگوپردازی در روابط و... اشاره کرد:

الف) مهمترین جنبه نوآوری مقاله، بررسی تئوریک روابط ایران و عربستان در دوران پهلوی بر اساس دو رویکرد متفاوت مادی و اجتماعی است. به عبارت دیگر، نه تنها در بررسی روابط دو کشور در دوره‌ی پیش از انقلاب با فقر پژوهش‌های علمی (مقاله و کتاب) مواجه ایم، بلکه اندک مقالات و کتاب‌های موجود نیز عمدتاً فاقد چارچوب نظری و یا تحلیل جامع تئوریک هستند.

ب) عدم بررسی روابط تهران و ریاض در دوره‌ی پیش از انقلاب به شکل تک بعدی یا تقلیل‌گرایانه، وجه دیگر نوآوری این مقاله است. در حالی که در معدود ادبیات موجود در این زمینه، محور یا تنها عامل تحلیل، نقش آمریکا در نزدیکی میان دو کشور است، در این پژوهش با بهره‌گیری از چارچوب تئوریک جامعه‌ی (سازمان‌نگاری، نواقح‌گرایی و ژئوپلتیک) این روابط در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی تحلیل شده است. ضمن آن‌که، با وجود برخی عناصر متفاوت هویتی ایران و سعودی، برای نخستین بار به نقش هم‌پوشی عناصر مشترک هویتی و نیز دگرهای منطقه‌ای مشترک در نزدیکی میان دو کشور پرداخته شده است.

ج) جنبه‌ی دیگر نوآوری این مقاله، امکان تسری این چارچوب نظری سه سطحی (ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی: هویت، ژئوپلتیک و ساختار) در قالب دو نظریه‌ی مادی و اجتماعی به دوران پس از انقلاب و الگوسازی روابط دو کشور در ادوار مختلف پس از پیروزی انقلاب است، که این امر خود دلالت بر چارچوبی ابتکاری و البته قابل تعمیم به دوره‌های دیگر دارد. ضمن آن‌که «الگو پردازی نظری از روابط ایران و

عربستان» در این دوره جنبه‌ای دیگر از نوآوری این کار است. به عبارت دیگر، با فراتر رفتن از بررسی صرف رویدادها و حوادث، این پژوهش سعی در بیان یک الگوی رفتاری متأثر از سه سطح مورد اشاره دارد.

د) طی سال‌های اخیر و حتی امروز، رقابت‌ها و تنش میان ایران و عربستان در معرض تحلیل محققان و صاحب‌نظران است. این در حالی است که در شناخت ریشه‌های روابط و الگوهای حاکم بر روابط تهران و ریاض غفلت شده است. شناخت و درک درست و جامع از منطق روابط این دو کشور در دوران رژیم گذشته است که فهم صحیح از روابط و الگوهای کنونی حاکم میان آن‌ها را میسر می‌سازد.

۱. چارچوب تحلیلی هویت-قطبیت/ساختار

برای فهم صحیح و تبیین کامل از روابط ایران و عربستان در این پژوهش تلفیقی از رویکردهای مادی و اجتماعی برای درک این روابط مورد استفاده قرار گرفته است. چارچوب شکل‌دهنده به این تلفیق، چارچوب تحلیلی هویت^۱-قطبیت^۲ باری بوزان^۳ است. ضمن آن‌که از تحلیل‌های ژئوپلتیک^۴ نیز برای تکمیل بحث استفاده می‌شود. باری بوزان بر اهمیت توأم توزیع قدرت و هویت برای فهم روابط قدرت‌ها تاکید دارد. بر این اساس، قطبیت در یک بستر اجتماعی قرار می‌گیرد. زمانی، این بستر اجتماعی منطق سیاست قدرت را تقویت می‌کند و زمانی نیز آن را تحلیل می‌برد. قطبیت یک مفهوم مادی‌گرایانه است که توزیع قدرت را عامل تعیین‌کننده رفتار بازیگران یک نظام می‌داند. در حالی که هویت یک مفهوم تکوینی است و بر این اساس هویتی که بازیگران برای خود می‌اندیشند، و چگونگی ایجاد این هویت‌ها در ارتباط با یکدیگر، عواملی است که رفتار آن‌ها را مستقل از توزیع قدرت شکل می‌دهد (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۴). برای تبیین بهتر هویت و قطبیت باید به آراء الکساندر ونت در سازه‌انگاری و کنت والتز در نوواقع‌گرایی پرداخت.

۱-۱. سازه‌انگاری: هویت

با آن‌که سازه‌انگاران طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند، اما به لحاظ هستی‌شناسی به یکدیگر نزدیکند و مباحث هستی‌شناسانه‌ی آنان حول سه محور قرار می‌گیرد: الف) توجه به ساختارهای اجتماعی و هنجاری در کنار عوامل مادی و معنا یافتن منابع مادی براساس این ساختارها و شکل دادن این ساختارها به هویت بازیگران. این ساختارهای

1 Identity

2 Polarity

3 Barry Buzan

4 Geopolitics

اجتماعی با شکل دادن به هویت و منافع خاص، اعمال بازیگران را امکان پذیر می‌سازند (Wendt, 1995: 76)؛ ب) اهمیت و نقش هویت در ساخت منافع و کنش‌ها و ج) تعامل متقابل ساختار^۵ و کارگزار^۶ که این امر موجب ایجاد ساختارهای اجتماعی می‌شود که براساس آن هویت و منافع تعریف می‌شود.

هویت یکی از مباحث محوری سازه‌انگاران است. به اعتقاد ونت، هویت ویژگی خاص کنش‌گران نیت‌مند است که باعث تمایلات انگیزشی و رفتاری آن‌هاست. هویت ریشه در فهم کنش‌گر از خود دارد. به‌هنگام بحث از هویت، دو انگاره باید مورد توجه قرار گیرد. انگاره‌ی «خود»^۷ و انگاره‌ی «دیگری»^۸ (Wendt, 1999: 224). هویت و منافع کشورها در پیوند با یکدیگرند. به تعبیر ونت «هویت‌ها پایه‌ی منافع هستند» (Wendt, 1992: 398) و کشورها براساس هویتی که دارند، منافع خود را تعیین می‌کنند و در همین راستاست که نقش ملی آن‌ها مشخص می‌شود.

هویت‌ها می‌گویند بازیگران چه کسانی هستند و براین اساس چه منفعی دارند؟ هویت‌ها با برداشت خاص از «خود» در برابر «دیگری» یا «دیگران» منافع خاصی برای خویش تعریف می‌کنند و این منافع شکل‌دهنده‌ی سیاست‌ها و رفتارهای بازیگران می‌شود. این برداشت از «خود» و «دیگری» موجب شناخت یکدیگر به عنوان دشمن، رقیب یا دوست است. این هویت‌ها خود از هنجارها ساخته می‌شوند. به اعتقاد سازه‌انگاران، هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی با روابط نهادینه شکل می‌گیرند و تغییر می‌کنند. دولت‌ها در تعامل با یکدیگر به‌طور دائم «خود» و «دیگری» را بازتعریف می‌کنند. براین اساس برداشت از یکدیگر به عنوان «دشمن» می‌تواند به «رقیب» یا «دوست» تغییر یابد. تغییر هویت، تحولی اجتماعی است. و آنچه موجب این تغییر است، تحول در ساختارهای فکری و معنایی است. ساختارهای اجتماعی در رویه و اعمال بازیگران وجود دارند. این ساختارها عینی‌اند، اما این عینیت بستگی به فهم مشترک بازیگران دارد (Wendt, 1995: 74). بدین ترتیب هویت‌ها می‌توانند با هم برخورد یا هم‌زیستی داشته باشند.

۱-۲. نوواقع‌گرایی: قطبیت/ساختار

نوواقع‌گرایی در قالب دیدگاه‌های کنت والتز مطرح گردید. او کار خود را در تفاوت با واقع‌گرایان پیشین در تبیین رفتار دولت‌ها به عنوان واحدهای نظام و متأثر از نظام ارایه کرد (Baldwin, 1993: 3) و سطح تحلیل خود را نظام بین‌الملل قرار داد. در بُعد هستی‌شناسی، والتز توجه خود را بر مختصات ساختاری نظام بین‌الملل و نه واحدهای تشکیل دهنده آن قرار می‌دهد. در بعد معرفت‌شناسی نیز ساختار نظام

- 5 Structure
- 6 Agent
- 7 Self
- 8 Other

و «توزیع توان‌مندی مادی میان دولت‌ها عامل کلیدی برای فهم سیاست جهانی» (Mearsheimer, 1995: 91)، هسته‌ی اصلی مطالعه در این دیدگاه است. در بعد روش‌شناسی، والتز به برداشت سیستمی از نظام بین‌الملل متوسل می‌شود چراکه «نمی‌توان سیاست جهان را با جستجو در درون دولت‌ها فهمید» (Waltz, 1979: 65).

یکی از موضوعات در کانون توجه نواقع‌گرایی، قطبیت است. در نگاه والتز رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل به نحوه‌ی توزیع قدرت موجود بستگی دارد (Waltz, 1979: 84). در اینجا ساختار نظام بین‌الملل براساس تعداد قطب‌ها و قطبیت حاکم بر آن مشخص می‌شود و این امر عامل اصلی تعیین رفتار دولت‌هاست. وقتی نظام یک، دو یا چندقطبی^۹ باشد، آثار متفاوتی برای کشورها دارد. در ادامه‌ی بحث قدرت و قطبیت، می‌توان به موازنه‌ی قدرت اشاره کرد. دولت‌ها به عنوان بازیگران یکپارچه و عقلانی در یک محیط فاقد اقتدار مرکزی به سر می‌برند که تضمینی برای امنیت‌شان وجود ندارد. از این‌رو، هر دولت باید به اندازه‌ای قوی باشد تا بتواند بقای خود را تضمین کند و بهترین راه برای بقا، قدرتمند شدن است. در این راه دولت‌ها برای تحقق اهداف خود و نیز ایجاد موازنه دست به دو دسته اقدامات داخلی و خارجی می‌زنند.

۳-۱. ژئوپلتیک

برخی ژئوپلتیک را به‌عنوان یک نظریه‌ی سنتی روابط بین‌الملل و برخی دیگر آن را به‌عنوان یک روش تحلیل سیاست بین‌الملل و سیاست خارجی در نظر می‌گیرند. از ژئوپلتیک برای تحلیل سیاست خارجی کشورها، فهم، تبیین و همچنین پیش‌بینی رفتار سیاسی بازیگران بهره گرفته می‌شود. از منظر کوهن «جان کلام تحلیل‌های ژئوپلتیک را رابطه‌ی قدرت سیاسی بین‌المللی با محیط جغرافیایی تشکیل می‌دهد. نگرش‌های ژئوپلتیک با تحول محیط جغرافیایی و بسته به تعبیر انسان از ماهیت این تحول، تغییر می‌پذیرد» (دوررتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۱۰۶).

در ژئوپلتیک، رابطه‌ی جغرافیا و سیاست و تاثیر عوامل جغرافیایی در سیاست ملل مطالعه می‌شود. از آنجایی که بین عوامل جغرافیای طبیعی و جغرافیای انسانی با سیاست‌های دولت‌ها اعم از سیاست‌های داخلی و خارجی، رابطه وجود دارد و دولت‌ها عموماً با ملاحظه‌ی اوضاع جغرافیایی خود سیاست‌گذاری می‌کنند، بنابراین مطالعات ژئوپلتیک اهمیت می‌یابد (حافظ نیا، ۱۳۷۱: ۴۶۳-۴۶۴). بهره‌گیری از عامل ژئوپلتیک بدان علت است که متغیرهایی در درون این مفهوم وجود دارند که زمینه‌ی استمرار برخی رویکردها و سیاست‌ها را به‌رغم تغییر و تحول در هویت کشورها و ساختار نظام بین‌المللی فراهم می‌کند.

۴-۱. آمیزه‌ی هویت و قطبیت و تعامل ژئوپلتیک

در بحث از نواقع‌گرایی و قطبیت، ساختار مادی مورد توجه است. بر این اساس، نحوه‌ی توزیع قدرت به پویایی‌های متفاوت می‌انجامد و نظام بین‌الملل متشکل از دشمنان و رقبا خواهد بود. در حالی که در بحث از سازه‌انگاری و هویت، ساختارهای اجتماعی و هنجاری و معنایابی منابع مادی بر اساس این ساختارها و هویت‌یابی بازیگران از آن مورد توجه است. در این رویکرد سه نوع رابطه‌ی اجتماعی یعنی دشمنان، رقبا و دوستان مطرح می‌شود. در اینجا از طریق بهره‌گیری توأم از دورویکرد مادی و اجتماعی، می‌توان به بررسی تأثیر قطبیت از طریق ساختار اجتماعی نظام بین‌الملل پرداخت. در اینجا قطبیت با یک مولفه‌ی تفسیری مواجه می‌شود که در آن انتظارات مربوط به تأثیر رفتاری قطبیت بر اساس ساختار اجتماعی حاکم متفاوت است. چگونگی کارکرد منطق ساختاری قطبیت در یک نظام متشکل از دشمنان با چگونگی کارکرد این منطق در نظامی که از رقبا یا دوستان تشکیل شده است متفاوت خواهد بود (بوزان، ۱۳۸۹: ۱۰۴). ضمن آن‌که ژئوپلتیک در اینجا هم با هویت در ارتباط و تعامل است و هم با قطبیت. ارتباط ژئوپلتیک با هویت از یک‌سو متأثر از عوامل انسانی جغرافیایی است و از سوی دیگر برداشتی که به واسطه‌ی این هویت، از عوامل مادی جغرافیایی صورت می‌گیرد. ارتباط ژئوپلتیک با قطبیت نیز از این منظر مورد توجه است که نظام‌های منطقه‌ای بخشی از ساختار نظام بین‌الملل محسوب می‌شوند و بسته به اهمیت این نظام‌های منطقه‌ای مشارکت قدرت‌های منطقه‌ای و نیز قدرت‌های اصلی نظام بین‌الملل در آن شکل می‌گیرد. بهره‌گیری از نواقع‌گرایی و سازه‌انگاری در قالب چارچوب تحلیلی بوزان در کنار رویکرد ژئوپلتیک، بر این اساس است که تعامل پویا میان هویت، قطبیت و ژئوپلتیک عامل اصلی شکل‌گیری الگوهای رفتاری دوستی و همکاری ایران در دوران پهلوی بوده است.

۲. بررسی هستی‌شناسی ایران و عربستان سعودی، ژئوپلتیک منطقه‌ی خلیج فارس و ساختار نظام بین‌الملل

۲-۱. رویارویی تهران و ریاض با تهدیدات هویتی مشترک

آغاز روابط ایران و عربستان به سال‌های نخستین سلطنت رضاشاه پهلوی و ملک عبدالعزیز، پادشاه سعودی باز می‌گردد. ویژگی مهم این زمان، «ساختار سیاسی» مشابه و «نگاه به درون» دو کشور برای مدرن‌سازی است. در این دوره تلاش برای «نوسازی»، از جمله موضوعات در دستورکار طرفین است. در مقابل، تفاوت‌هایی میان دو کشور به چشم می‌خورد: در عربستان سعودی، اسلام، در تفسیر وهابی از آن، از زمان تاسیس این کشور، ایدئولوژی مسلط بوده است (Halliday, 1995: 408)، در حالی که در ایران، رژیم پهلوی مبتنی بر ناسیونالیسم و یک دولت سکولار بود. با این حال، به‌رغم بروز برخی چالش‌های هویتی، تا دوره‌ی انقلاب اسلامی در ایران،

ایران تحت رهبري رژيم پهلوي به عنوان يك دولت سکولار در پي رقابت ايدئولوژيکي با جاه طلبی های سعودی برای رهبري در جهان اسلام نبود. هر دو کشور در این مقطع زمانی توسط حکومت های سلطنتی و پادشاهی و به عنوان قدرت های طالب حفظ وضع موجود اداره می شدند (Downs, 2012-13: 204).

براین اساس هرچند در این مقطع زمانی «هویت» ایران با «هویت» عربستان سعودی همپوشانی کامل نداشت اما برخورداری از عناصر مشترک هویت دولتی از یک سو و مورد تهدید قرار گرفتن آنها از سوی یک «دگر» مشترک، زمینه نزدیکی میان دو کشور را فراهم نمود. ایران و عربستان سعودی در این دوره به تعریف از «خود» پرداختند. این تعریف مبتنی بر «هویت»، منافع، ترجیحات، نقش ها و رویکردهای خاصی را پدید آورد. آن ها هم چنین بر اساس فهم این که «خود» شان کیستند؟ «دیگران» را مورد تعریف قرار دادند. فهم از «خود» و «دگر»، موجب شد تا ساختارهای اجتماعی به ساختارهای مادی میان آن ها و دیگران معنا ببخشد. براین اساس، فرهنگ حاکم بر روابط ایران و عربستان سعودی نه بر اساس «دشمنی» بلکه مبتنی بر «دوستی» در کنار «رقابت» های منطقه ای تعریف شد و این «دوستی» در قالب اتحاد با ایالات متحده نیز تجلی یافت. در مقابل، این دو، بازیگران منطقه ای و بین المللی چون مصر، عراق و شوری را در قالب «دگر» خود تعریف کردند.

تا زمان وقوع انقلاب اسلامی، ایران دارای یک «هویت» همراه با غرب (و ضد کمونیسم)، پادشاهی و طالب حفظ وضع موجود (محافظه کار) و مبتنی بر ناسیونالیسم ایرانی و به رغم سکولار بودن، دربرگیری برخی از عناصر اسلامی بود. در مقابل، عربستان سعودی نیز دارای یک «هویت» همراه با غرب (و ضد کمونیسم)، پادشاهی و طالب حفظ وضع موجود (محافظه کار)، عرب و مبتنی بر ایدئولوژی اسلام با تفسیر وهابی بود. هر چند در «هویت» سعودی، عنصر عربیت پررنگ جلوه می نمود، اما مقابله با اعراب تندرو، عربستان را به توجه و تمرکز بر «پان اسلامیس»^{۱۰} به جای «پان عربیسم»^{۱۱} سوق داد.

پان عربیسم همراه با به قدرت رسیدن ناصر، به یک گفتمان حاکم در جهان عرب بدل شد و ارزش ها و اصول آن در تعارض کامل با ارزش های رهبران عربستان قرار داشت و سعودی را با یک خطر موجودیتی روبرو کرد و این کشور را برای حفظ ساختار قدرت سیاسی و تداوم وضع موجود بیش از پیش به آمریکا نزدیک کرد (دهشیار، ۱۳۹۲: ۴۳). در کنار این مسئله، تهدید پان عربیسم ناصر نسبت به ایران موجب شد تا دو کشور به واسطه مقابله با یک «هویت» تهدیدکننده و دشمن به یکدیگر نزدیک شوند. با افول ناصر، عراق جایگاه این تهدید مشترک را برای تهران و ریاض در اختیار گرفت. حکومت های بعثی در دمشق و بغداد پس از ناصر، رهبری اردوگاه تندرو و

حمایت فعالانه از پان‌عربیسم را عهده‌دار شدند. در این بین دمشق و بغداد در این دوره میزبان برخی مخالفان حکومت سعودی بودند (Abir, 1993: 54).

«نقش» مشترک ناشی از هویتی که ایران و عربستان سعودی برای خود قائل بودند، محافظه‌کاری و همراهی با غرب بود. براین‌اساس، این «نقش» مشترک به تلاش دو بازیگر برای حفظ وضع موجود و مهار و مقابله با دولت‌ها و جریان‌های تندرو و انقلابی در منطقه منجر شد. در تلاقی با سطح ژئوپلیتیکی و ساختاری، پیامد دیگر آن، ایجاد موازنه با دولت‌های تندرو و همراه با بلوک شرق در منطقه از جمله مصر و سپس عراق است. «وضع موجود» در اینجا در دو بعد داخلی و خارجی است. در بعد داخلی شامل حفظ خاندان‌های حاکم و انحصار آن‌ها بر قدرت و توزیع ثروت و در بعد بیرونی، حفظ رژیم‌های همسو در منطقه و ایجاد موازنه است. از این‌رو، تهدید رژیم این کشورها و یا کشورهای همسو، اقدامی در جهت برهم زدن وضع و نظم موجود تلقی می‌شود. ظهور ناصر و ایدئولوژی پان‌عرب او، «هویت» متعارضی بود که در نقش یک «دگر» «سلطنتی‌های ثروتمند نفتی مانند ایران و عربستان را به واکنش برای جلوگیری از امواج انقلابی متأثر از آن وادار کرد» (Downs: 206). هم‌چنین نقشی ملی‌دیگری که ایران در این دوره ایفا می‌کند متأثر از هویت «خود» و در پیوند با سطح ژئوپلیتیکی و ساختار نظام بین‌الملل، نقش «رهبر منطقه‌ای» است. این نقش ناشی از تلقی ایران از خود به عنوان یک قدرت منطقه‌ای است. رهبر منطقه‌ای جلوه‌ای از اقتدار منطقه‌ای، شرایط جغرافیایی مناسب، احساس تعلق به یک منطقه، فرهنگ و سنت‌های سیاسی-ایدئولوژیک مشترک با دولت‌های منطقه و همچنین موقعیت سنتی برتر در منطقه را داراست، و در ایفای نقش رهبر منطقه‌ای، شاه در اواخر دهه ۱۹۶۰م و اوایل ۱۹۷۰م، پیوندهای ساختاری خود را با آمریکا افزایش داد (متقی، ۱۳۷۸: ۲۰۳).

براین‌اساس، در این دوره نه‌تنها هویتی که ایران تحت رهبری شاه و هویتی که عربستان سعودی خود را بر آن بنا نهاده بودند و از آن مشروعیت می‌یافتند، دیگری را تهدید نمی‌کرد، بلکه دارای هم‌سویی نسبی و پشتیبانی از یکدیگر بودند. این هویت‌ها در تعامل با غرب، بیشترین هم‌سویی و پشتیبانی را در مقابله با کمونیسم، تقابل با پان‌عربیسم ناصر و بعثیسم، حفظ وضع موجود در منطقه و تداوم رژیم‌های پادشاهی محافظه‌کار منطقه و مدرن‌سازی داشتند. هرچند همان‌گونه که اشاره شد، با وجود تعارضاتی میان برخی عناصر هویت‌ساز مانند نژاد، قومیت، مذهب و حتی سرزمین و یا تقابل نقشی براساس برداشت دو کشور از خود به عنوان قدرت‌های منطقه‌ای، تهدیدهای هویتی در سطح ساختاری نظام بین‌الملل و در سطح منطقه‌ای موجب کمرنگ شدن عناصر اختلافی هویتی میان ایران و عربستان گردید.

۲-۲. همکاری و رقابت ژئوپلیتیکی

ویژگی‌های ژئوپلیتیکی ایران و عربستان سعودی و منطقه‌ی خلیج فارس موجب

توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای و عوامل ژئوپلتیکی برای بررسی روابط دو کشور می‌شود. خلیج فارس به عنوان یک منطقه‌ی ژئواستراتژیک و ژئوآکونومیک به واسطه‌ی ویژگی‌های سرزمینی، قومی، نژادی، مذهبی، منابع طبیعی، تاریخ و نیز بازیگران مهم منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن، از اهمیت ژئوپلتیکی ویژه‌ای برخوردار است. راه‌های دسترسی و ارتباطی این منطقه با مناطق دیگر در کنار کشف نفت در این منطقه، موجب افزایش اهمیت آن و توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای به آن شد. از سوی دیگر، رقابت منطقه‌ای میان بازیگران محلی به واسطه‌ی سلطه‌ی بازیگران فرامنطقه‌ای، در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰م و اوایل ۱۹۷۰م اوج گرفت. افزایش پیوند با ایالات متحده از سوی شاه پس از بازگشت به قدرت بعد از کودتای ۲۸ مرداد، در نتیجه‌ی نگرانی‌های امنیتی شاه بود. در این زمان ایران به پیمان بغداد^{۱۲} که بعدها سنتو^{۱۳} نام گرفت، پیوست و با سقوط پادشاهی عراق در ۱۹۵۸م، منطقه‌ی خلیج فارس به عنوان یک منبع تهدید برای ایران و همچنین عربستان سعودی، جلوه‌گر شد. سقوط هم‌پیمان ایران در پیمان بغداد، موجب پیدایش یک رژیم پان‌عرب تندرو در مرزهای ایران شد (Al-Saud, 2003: 7) که ایران و عربستان را مورد تهدید قرار می‌داد. در دهه‌های ۱۹۵۰م و ۱۹۶۰م، تهران و ریاض در یک نگرانی امنیتی مشترک نیز سهیم بودند و آن تبلیغات پان‌عرب و ضدسلطنتی جمال عبدالناصر، رئیس‌جمهور مصر بود. بنابراین، دو کشور که درگیر رهبری مذهبی نبودند، روابط خود را در مقابله با این چالش‌های منطقه‌ای و نیز به‌ویژه پس از اعلام بریتانیا برای خروج از منطقه‌ی خلیج فارس سامان دادند (Wehrey et.al., 2009: 12). آن‌ها همچنین در پیوند با سطوح هویتی و ساختاری، به ایفای نقش و مداخله در نقاط بحرانی در همسایگی خود چون یمن، لبنان، عمان و... پرداختند. نکته‌ی قابل توجه دیگر، این‌که از سال ۱۹۷۳م و اولین شوک نفتی، مرکز ثقل سیاست خاورمیانه‌ای به‌طور تدریجی از مدیترانه‌ی شرقی و منازعه اعراب و رژیم اسرائیل به خلیج فارس و ایران تغییر یافت (Sick, 1987: 697).

در این زمان به‌رغم همکاری و نزدیکی میان دو کشور بر اساس الزامات ساختاری نظام بین‌الملل و کمرنگ شدن تمایزات هویتی، رقابت برای سرکردگی منطقه‌ای و دستیابی به جایگاه برتر ژئوپلتیکی به‌وضوح به چشم می‌خورد. به‌ویژه آن‌که در این دوره بلندپروازی‌های شاه ایران، فراتر از منطقه خلیج فارس را در بر می‌گرفت. به‌همین دلیل، خروج بریتانیا در عین الزامی برای هماهنگی سیاست‌های طرفین، به میدانی برای رقابت‌های ژئوپلتیکی در حوزه‌هایی چون بحرین، شکل‌گیری امارات متحده‌ی عربی و استقلال شیخ‌نشین‌های عرب، نظم امنیتی جدید منطقه، نفت و در مجموع موقعیت برتر در منطقه خلیج فارس بدل شد. در این دوره ایران و عربستان اختلاف سرزمینی را حل و فصل کردند و برخورداری از منابع نفتی گسترده، به رقابت‌ها و همکاری‌های آن دو در سیاست‌گذاری‌های نفتی و نیز در اوپک انجامید. ایران قبل از سال ۱۹۷۹م/

۱۳۵۷ش به عنوان محور تعادل ژئوپلتیک خاورمیانه با کمک مکمل استراتژیک خود یعنی عربستان و با پشتیبانی قدرت آمریکا توانست نظم نسبتاً پایداری را در حوزه خلیج فارس برقرار سازد. اما از پایان سال ۱۹۷۴م رقابت‌های فزاینده مانع از افزایش همکاری شد و سوءظن عربستان سعودی در دو بعد تقویت فزاینده‌ی نظامی ایران و حضور ایران در عمان و تحکیم کنترل بر تنگه هرمز نسبت به نیت ایران افزایش یافت (حافظ نیا و رومینا، ۱۳۸۴: ۷۰).

۲-۳. قطبیت/ساختار: ائتلاف ناشی از الزامات ساختاری

در آغاز قرن ۱۴ش و دهه‌های نخستین قرن ۲۰م، نظام بین‌الملل، نظامی مبتنی بر توزیع قدرت میان دولت‌های اروپایی بود. در این بین انگلیس و فرانسه به عنوان دو قدرت بزرگ نقش مهمی در مسایل بین‌المللی و منطقه‌ای داشتند. این نقش به شکل پررنگ و باتوجه به سابقه‌ی استعماری و نیز در قالب نظام قیمومیت پس از پایان جنگ جهانی اول در منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس به چشم می‌آمد. جنگ جهانی دوم و پیامدهای آن موجب خروج اروپا از مدار اصلی قدرت در نظام بین‌الملل شد و در مقابل یک نظام مبتنی بر توزیع قدرت میان ایالات متحده‌ی آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و در نتیجه یک ساختار نظام دوقطبی را پایه‌گذاری کرد. در نظام بین‌الملل پس از جنگ، آمریکا و شوروی در یک جنگ سرد قرار گرفتند. در جهانی که هر یک از دو قدرت بزرگ در ترس و بی‌اعتمادی نسبت به مقاصد و نیت دیگری به سر می‌برد (Waltz, 1993: 45).

ایجاد نظام دوقطبی خود الزامات و پیامدهای خاصی را در سطح ساختاری، منطقه‌ای و حتی داخلی برای کشورها و مناطق مهم به همراه داشت. به گونه‌ای که سیاست‌های دو ابرقدرت و نوع روابط آن‌ها با دیگر بازیگران، یکی از عوامل شکل‌گیری الگوهای رفتاری دولت‌ها با یکدیگر شد. در این راستا، در سطح منطقه‌ای، اهداف ایالات متحده در خلیج فارس بر دو محور «امنیت» و «نفط» استوار گردید. امنیت به معنای حمایت از متحدین منطقه‌ای، مقابله با کشورهای غیرهم‌سو با سیاست‌های آمریکا و تأمین امنیت مسیرهای انرژی است (واعظی، ۱۳۸۹: ۶۲). در ارتباط با کشورهای منطقه، این محورها از جنبه ساختاری مورد توجه بود. از سوی دیگر، بازگشت شاه ایران به قدرت پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش با کمک انگلیس و ایالات متحده و نزدیکی بیش‌ازپیش ایران به آمریکا از این زمان، موجب شد تا رفتار سیاسی ایران به‌ویژه در عرصه‌ی رفتارهای منطقه‌ای و بین‌المللی متأثر از نوع روابط با ایالات متحده، شکل گیرد. بر این اساس موقعیت ژئوپلتیک ایران و همجواری با شوروی و ضرورت‌های امنیتی ناشی از آن، موجب شکل‌گیری یک سیاست خارجی غرب‌محور در ایران شد (متقی، ۱۳۷۸: ۱۸۶-۱۸۵). بنابراین، می‌توان روابط ایران و آمریکا را در این زمان در چارچوب اتحاد و ائتلاف مورد توجه قرار داد. شاه در این دوره

از ائتلاف با آمریکا استقبال می‌کرد و آن را کمک موثری می‌دانست که به ایران امکان می‌داد در مقابل مبارزه‌جویی اعراب تندرو بایستد، برتری خود را در منطقه حفظ کند و خود را از فشارهای شوروی مصون نگه دارد. آمریکا نیز آمال شاه را تقویت می‌کرد. چرا که نمی‌توانست نقش بریتانیا در منطقه را خود عهده‌دار شود. بنابراین برای حفظ امنیت منطقه، به متحدان منطقه‌ای نیاز داشت که ایران و عربستان به مثابه دو ستون نظام جدید امنیت منطقه‌ای سر برآوردند (فولر، ۱۳۷۵: ۸۲-۸۱).

از سوی دیگر از زمان ایجاد پادشاهی عربستان تمامی پادشاهان این کشور به درجات مختلف همکاری و وابستگی به آمریکا را به عنوان یک اصل دنبال کرده‌اند. آغاز نزاع ایدئولوژیکی در سطح کلان نظام بین‌الملل و سپس در سطح منطقه‌ای، سعودی را به این درک رساند که بقای نظام سیاسی این کشور متأثر از دو جنگ سرد جهانی و منطقه‌ای است. تداوم قدرت و بقای آل سعود به مثابه امنیت برای عربستان بود و آمریکا به عنوان رهبر جهان غرب، خواهان تداوم جریان آزاد نفت از عربستان بوده است. بنابراین، اصل بنیادی شکل‌دهنده‌ی روابط و اتحاد آمریکا و عربستان سعودی «نفت در برابر امنیت» است (دهشیر، ۱۳۹۲: ۵۵-۵۰). بدین نحو، آمریکا حمایت از خاندان سعودی در برابر دشمن داخلی و یا خارجی را عهده‌دار گردید. یکی از جلوه‌های تهدید خارجی، اتحاد شوروی و احساس مشترک تهدید دو کشور نسبت به آن بود.

در سطح منطقه‌ی خاورمیانه و خلیج فارس نیز متأثر از ساختار نظام بین‌الملل، قدرت‌های عمده‌ی اروپایی بازیگران اصلی آن بوده و دولت‌های محلی فاقد توان لازم برای اثرگذاری بر محیط پیرامون بودند و حتی در پاره‌ای موارد با محدودیت‌هایی در محیط داخلی مواجه می‌شدند. پایان حاکمیت پرتغالی‌ها و سپس هلندی‌ها در دهه‌های آغازین قرن‌های ۱۸م و ۱۹م، همراه با قرار گرفتن بریتانیا در جایگاه قدرت مسلط در منطقه‌ی خلیج فارس بود و سیاست‌های بریتانیا و تعهدات امنیتی و قدرت این کشور تا اواخر دهه ۱۳۴۰ش / ۱۹۶۰م به حاکم شدن آنچه که از آن به عنوان «صلح بریتانیایی»^{۱۴} یاد می‌شود، انجامید. تصمیم حزب حاکم کارگر انگلیس در دی ۱۳۴۶ش / ژانویه ۱۹۶۸م، مبنی بر اعلام خروج نیروهای بریتانیا از منطقه تا پایان سال ۱۹۷۱م، به بیش از یک قرن و نیم سلطه‌ی بریتانیا بر منطقه‌ی خلیج فارس پایان داد و فصلی جدید در تاریخ منطقه گشود. پیامد این تصمیم آن بود که برای اولین بار، دولت‌های خلیج فارس می‌بایست خود مسئولیت امنیت منطقه علیه تهدیدات منطقه‌ای و بین‌المللی را عهده‌دار می‌شدند (Al-Saud: 10). این پذیرش مسوولیت در شرایطی بود که آمریکا به عنوان رهبر یکی از دو بلوک نظام دوقطبی، هدایت نظم جدید را با اتکا بر سیاست دو ستونی^{۱۵} دنبال کرد و تلاش نمود امنیت و ثبات در منطقه‌ی حیاتی و استراتژیکی خلیج فارس را بر دو پایه‌ی ایران و عربستان در دهه ۱۹۷۰م، از جمله در برابر عراق دنبال کند (Pollack, 2003: 2). از این مقطع زمانی و با توجه به خروج بریتانیا، ساختار قدرت

منطقه‌ای متشکل از سه بازیگر اصلی منطقه‌ای یعنی ایران، عربستان و عراق گردید. در این بین، هر چند ایران و عربستان دست به موازنه با عراق می‌زدند، اما خروج بریتانیا موجب شده بود تا «رقابت سه‌گانه‌ی ایران، عراق و دولت‌های عربی خلیج فارس به رهبری عربستان سعودی» (بوزان، ۱۳۸۸: ۱۰۴) در خلیج فارس شکل گیرد.

در شرایطی که ایران و عربستان به عنوان متحدان آمریکا شناخته می‌شدند، و در پی ایجاد موازنه‌ی درونی و بیرونی با ارتقاء توانمندی‌های نسبی مادی داخلی و تقویت اتحاد‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از یکسو و تضعیف اتحاد‌های دشمنان و رقبای منطقه‌ای و بین‌المللی بودند، عراق پس از سقوط نظام پادشاهی در این کشور از اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰م/اواسط دهه‌ی ۱۳۳۰ش به جانب شوروی گرایش یافته بود. در این زمان تلفیق ساختار قدرت نظام بین‌الملل و ساختار قدرت منطقه‌ای به مبارزه‌ای برای ایجاد نظم امنیتی مطلوب، حفظ موازنه‌ی قدرت مناسب، مقابله با نفوذ بلوک رقیب و حفظ یا تغییر وضع موجود در منطقه بدل شد. در شرایطی که ایران و عربستان در پی افزایش قدرت مادی و رقابت با یکدیگر بودند، الزامات جنگ سرد در سطح ساختار دوقطبی نظام بین‌الملل و در سطح منطقه‌ای، موجب اتحاد و ائتلاف آن دو در قالب سیاست دو ستونی شد. هر چند رقابت میان تهران و ریاض به‌ویژه در دهه‌ی ۱۹۷۰م در رقابت برای کسب جایگاه برتر در منطقه ادامه یافت، اما ایران به‌واسطه‌ی رابطه‌ی مطلوب با سطح ساختاری، و «در تلاش برای ایفای نقش ژاندارم منطقه، مقابله با عراق تدریجی و انقلابی» (Manea, 2005: 107) را عهده‌دار شد.

۳. روابط تهران و ریاض در دوران پهلوی

ایجاد یک نظام سلطنتی تحت حکومت آل سعود در عربستان با به قدرت رسیدن رضاشاه پهلوی در رأس یک نظام سلطنتی در ایران مصادف بود. تلگراف پادشاه سعودی به شاه ایران در سال ۱۳۰۵ش و امضای معاهده مودت میان دو طرف در ۱۳۰۸ نقطه‌ی آغاز روابط دو کشور بود. با این حال مسایلی چون حج، حرمت اماکن شیعه و بحرین از همین زمان به چالش‌هایی در روابط منجر شد. وقوع جنگ جهانی دوم و توجه دو کشور به مسایل داخلی باعث شد تا در این مقطع از توجه تهران و ریاض نسبت به دیگری کاسته شود. با این حال، اعدام یکی از حجاج ایرانی به نام ابوطالب یزدی^۶، در سال ۱۳۲۳ش به قطع روابط تهران و ریاض منجر شد. قطع روابط میان طرفین تا سال ۱۳۲۷ش، یعنی زمانی که پادشاه سعودی طی نامه‌ای به شاه ایران به برقراری روابط ابراز تمایل کرد، ادامه یافت. با وجود تجدید روابط، بی‌ثباتی داخلی ایران متأثر از بحران ملی شدن صنعت نفت، موجب عدم توجه جدی به روابط فی‌مابین گردید. اما با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش و سقوط دولت محمد مصدق، روابط ایران و عربستان سعودی وارد مرحله جدیدی شد. در این مرحله، چند عامل به توسعه روابط ۱۶ ابوطالب یزدی به واسطه گرمای هوا در هنگام طواف، دچار استفراغ در خانه خدا می‌شود و به حکم قاضی شرع سعودی به اتهام بی‌احترامی به خانه خدا گردن زده می‌شود.

یاری رساند: اول این‌که، ایران به‌طور جدی‌تر خود را به غرب و به‌ویژه آمریکا نزدیک کرد و در شمار متحدین آن‌ها درآمد، و دوم این‌که، دو کشور منابع نفتی خود را گسترش دادند و اغلب با مسایل و مشکلات مشترک روبرو می‌شدند و برای حل آن‌ها ناچار به همکاری متقابل بودند (محقق، ۱۳۷۹: ۸۹). از سوی دیگر، موضوعات منطقه‌ای چون نقش و سیاست‌های انگلستان در خلیج فارس و جنبش ناصر در مصر و اوج‌گیری ملی‌گرایی تندرو عرب به نزدیکی بیشتر دو کشور انجامید. در این مقطع، سفرهای متقابل پادشاهان و مقامات دو کشور حول موضوعاتی چون خطرات کمونیسم، اتحاد با غرب، حل منازعات منطقه‌ای توسط کشورهای منطقه، پیمان بغداد، همبستگی اسلامی، مسئله‌ی تعیین خط فاصل فلات قاره و... دنبال شد. البته چالش‌های فی‌مابین ایران و عربستان نیز در این زمان از سطح مسایل داخلی چون مسئله‌ی حجاج ایرانی و... به سطح مسائل منطقه‌ای مانند روابط ایران و رژیم اسرائیل و پیمان بغداد کشیده شد، اما تهدید شوروی و اعراب تندرو در ادامه به کمرنگ کردن این چالش‌ها منجر شد.

۳-۱. طرح دکترین آیزنهاور، جنگ سرد عربی و هماهنگ‌سازی سیاست‌های منطقه‌ای

نگرانی سعودی از پیمان بغداد با میانجیگری ایران و اقدامات آمریکا تقلیل یافت. در این دوران دکترین آیزنهاور در مورد خاورمیانه اعلام شد. هرچند، هدف اصلی این دکترین حمایت از دولت‌های خاورمیانه در مقابل دست‌اندازی شوروی بود، اما مهار ملی‌گرایی تندرو عرب جمال عبدالناصر، رییس‌جمهور مصر را نیز مدنظر داشت (Yaqub, 2000: 111). ایران، عربستان و همچنین سایر کشورهای میانه‌رو عرب چون عراق، اردن و لبنان از این دکترین حمایت کردند. درواقع این دکترین نشانه‌ی آغاز جنگ سرد عربی در خاورمیانه بود و عاملی که به نزدیکی بیشتر تهران و ریاض و یکسان شدن سیاست‌های آیزنهاور درباره‌ی دگرگونی‌های خاورمیانه انجامید (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۰۴). طرح این دکترین با افزایش نفوذ شوروی در مصر و در نتیجه، حمله‌ی این کشور به ایران و عربستان همراه شد. ضمن آن‌که نارضایتی سعودی از روابط ایران و رژیم اسرائیل که با واکنش مصر و قطع رابطه میان ایران و مصر همراه شده بود، در پرتو تحولات جدید منطقه‌ای و بین‌المللی و با اعلام ایران مبنی بر اینکه رژیم اسرائیل را به شکل دوفاکتو و نه دوزوره شناسایی کرده است، به چالش جدی در روابط بدل نشد.

تحول شگرف در روابط ایران و عربستان در شرایطی بود که این دو کشور به واسطه تحولات در سطح ساختاری نظام بین‌الملل و کشیدن آن به سطح منطقه‌ای که به جنگ سرد عربی^{۱۷} شهرت یافت، از مسایل اختلافی داخلی و هویتی به واسطه‌ی قرار گرفتن در معرض تهدید هویتی در دو سطح ساختاری نظام بین‌الملل یعنی کمونیسم اتحاد جماهیر شوروی و در سطح منطقه‌ای یعنی ملی‌گرایی تندرو عربی مصر عبور کردند.

جنگ سرد عربی میان سعودی و مصر که به لحاظ هویتی، یکی محافظه‌کار و طرفدار وضع موجود و دیگری رادیکال و در پی برهم‌زدن نظم موجود و دگرگونی در سطح منطقه‌ای بود، در شرایطی به نزدیکی تهران و ریاض کمک کرد که ایران خود در معرض تهدید هویتی مصر تندرو به واسطه‌ی اتحاد با غرب و برخورداری از یک ساختار محافظه‌کار پادشاهی قرار داشت و تلاش مصر برای نفوذ میان اعراب با جعل نام خلیج فارس نیز همراه شده بود.

تهران و ریاض برای حفظ موازنه‌ی منطقه‌ای و جلوگیری از سقوط رژیم‌های دارای هویت هم‌سو، در برابر ایدئولوژی ناصر اقدام به هماهنگ‌سازی سیاست‌های خود در سال ۱۹۵۸م در مقابله با فشارهای حامیان ناصر بر اردن و لبنان برای پیوستن به جمهوری متحده‌ی عربی و نیز سقوط حکومت پادشاهی هاشمی بر اثر کودتا در عراق کردند. از سوی دیگر، روابط ایران و ایالات متحده که در دهه ۱۹۵۰م روند روبه‌رشدی را طی می‌کرد، با کودتای ۱۹۵۸م عراق مستحکم‌تر شد و حمایت‌های آمریکا بر تقویت توانمندی‌های نظامی و دفاعی ایران متمرکز شد. در سطح منطقه‌ای، هماهنگ‌سازی سیاست‌های ایران و عربستان با کودتای نظامی چپ‌گرایان در یمن در سال ۱۹۶۲م افزایش یافت. به دنبال آگاهی تهران و ریاض و احساس خطر آن‌ها از مداخله‌ی ناصر در یمن، دو کشور با یکدیگر برای مخالفت با اقدامات مصر در یمن همکاری کردند (Chubin, 2012: 29) و نه‌تنها رژیم جدید را به رسمیت نشناختند، بلکه اقدام به کمک‌های سیاسی و نظامی به امام قبلی یمن که در حال جنگ برای کسب مجدد سلطنت بود، کردند (محقق، ۱۳۷۹ ب: ۹۲).

یکی از اقدامات مشترک ایران و عربستان در این مقطع همکاری برای ایجاد همبستگی اسلامی بود. یقیناً می‌توان در بیان عوامل گرایش تهران و ریاض به‌عنوان دو هم‌پیمان در پیگیری همبستگی اسلامی، به قدرت‌نمایی جریان‌های پان عرب افراطی متمایل به شوروی اشاره کرد. چالش رادیکالیسم عربی، به ویژه ناصریسم، و رخنه‌ی اتحاد شوروی و ایدئولوژی کمونیسم در خاورمیانه و به‌ویژه خلیج فارس، هم‌چنان بزرگترین عامل نزدیکی روابط شاه جدید سعودی و ایران بود و موجب حمایت آن‌ها از سیاست همبستگی اسلامی شد. در این دوره، تا سال ۱۹۶۸م که مسئله‌ی خروج بریتانیا از خلیج فارس مطرح شد، مهار تندروی عربی و چپ و گسترش همبستگی اسلامی عوامل نزدیکی میان طرفین بود (احمدی، ۱۳۸۶: ۱۲۱). آنچه به تسهیل نهادینه کردن همبستگی اسلامی در ادامه‌ی تلاش‌های گذشته کمک کرد، آتش سوزی مسجدالاقصی در سال ۱۹۶۹م بود. بدین ترتیب، به ابتکار عربستان و مراکش و حضور ایران، یک کنفرانس اسلامی در رباط تشکیل شد و اعضا تصمیم گرفتند با یکدیگر برای پیشبرد همکاری در حوزه‌های مختلف همکاری کنند. با این حال تحولات آتی منطقه‌ای از جمله افول ملی‌گرایی تندرو عرب از یک‌سو و اهمیت یافتن مسایل حوزه‌ی خلیج فارس از جمله امنیت منطقه در زمان خروج بریتانیا و اختلاف

بر سر جزایر ایرانی خلیج فارس و... موجب شد تا بحث هم‌بستگی اسلامی اهمیت خود را از دست بدهد.

یکی از حوادث مهم این دوره تا پیش از اعلام خروج بریتانیا از خلیج فارس، روابط نزدیک یمن جنوبی پس از استقلال با کشورهای سوسیالیستی در ۱۳۴۶ش/ ۱۹۶۷م بود. عربستان از یمن جنوبی به شدت احساس خطر و ناامنی می‌کرد. علت آن این بود که عدن از نظر ایدئولوژیکی برای عربستان خطرناک بود و تنها دولت اسلامی و عرب بود که رسماً ایدئولوژی سوسیالیسم را پذیرفته بود (جعفری ولدانی، ۱۳۷۲: ۵۱). ایران نیز حکومت جدید را اقدامی دیگر از جانب شوروی برای نفوذ در منطقه خلیج فارس و جهان عرب می‌دانست. به همین دلیل از اقدامات عربستان برای مقابله با حکومت یمن جنوبی حمایت کرد و زمینه‌ی نزدیکی بیشتر دو کشور فراهم شد.

در سال ۱۳۴۵ش/ ۱۹۶۶م عربستان در پی میانجی‌گری میان ایران و عراق بر سر مالکیت اروندرود برآمد. در شرایطی که تلاش ریاض در حال نتیجه دادن بود، کودتای دو سال بعد حزب بعث، مانع از ایجاد هرگونه توافق گردید. کودتای حزب بعث در سال ۱۳۴۷ش/ ۱۹۶۸م به رهبری احمد حسن البکر و با سرنگونی حکومت عارف موجب به قدرت رسیدن یک رژیم متمایل به شوروی در عراق شد. عراق که تا پیش از کودتای ۱۹۵۸م در زمره‌ی نظام‌های محافظه‌کار قرار داشت، پس از کودتا، ایدئولوژی ملی‌گرایانه‌ی عرب را دنبال کرد و این مسئله به طور خاص از سال ۱۹۶۸م زمینه را برای مبارزه‌جویی عراق با ایران در منطقه خلیج فارس، هم‌زمان با تصمیم بریتانیا برای خروج از منطقه فراهم کرد. کودتای حزب بعث موجب بر آمدن یک تهدید و دگر شده، و از یک سو عربستان درگیر در یمن جنوبی و از سوی دیگر ایران را با نگرانی مواجه کرد. در این دوره ایران به دنبال تأمین ثبات منطقه‌ای و دفاع از جایگاه خود در خلیج فارس بود. در حالی که عراق، حمایت از انقلاب‌های ملی‌گرایانه و عربیت خلیج فارس را دنبال می‌کرد. در این زمان، عناصر نوعی کشمکش ملی‌گرایانه-ایدئولوژیکی جدید و بلند مدت نیز بر رقابت ژئواستراتژیک منطقه افزوده شد. از جمله عناصر این کشمکش رقابت‌های نفتی، شیخ‌نشین‌های کوچک عرب، همراهی ایران با غرب و پیوند آن با اسرائیل بود (فولر، ۱۳۷۷، ۵۶-۵۵). عربستان نیز از منظر عراق به عنوان یک رژیم ارتجاعی مورد تهدید قرار داشت. در مقابل، این کودتا از سوی یک حزب پان‌عرب تندرو به عاملی برای تسریع در رفع یک اختلاف دیرینه میان ایران و عربستان سعودی بر سر مسایل مرزی یعنی حل و فصل مسئله فلات قاره‌ی دو کشور در سال ۱۹۶۸م، منجر شد.

۲-۳. تصمیم بریتانیا برای خروج از منطقه و اجرایی شدن دکترین

دوستونی

یکی از نقاط عطف مهم در تاریخ خلیج فارس، اعلام تصمیم بریتانیا در ژانویه

سال ۱۹۶۸م، مبنی بر خروج از منطقه تا پیش از پایان سال ۱۹۷۱م بود. اعلام تصمیم بریتانیا موجب شد تا رقابت ژئوپلیتیکی میان ایران و عربستان در کنار تلاش برای هماهنگ‌سازی سیاست‌های منطقه‌ای در چارچوب الزامات ساختاری نظام بین‌الملل اوج گیرد. هرچند که تهران و ریاض در این دوره توانستند بر اساس الزامات منطقه‌ای و بین‌المللی، بر بسیاری از اختلافات و عوامل واگرایی فائق آیند، اما ریشه‌های رقابت در پرتو مسئولیت جدید مشترک منطقه‌ای دو کشور در دهه‌ی ۱۹۷۰م همچنان وجود داشت. از این زمان با نزدیک شدن به تاریخ خروج بریتانیا از منطقه‌ی خلیج فارس و فشارهای ایالات متحده بر کشورهای منطقه، حل اختلافات ایران و عربستان سعودی به منظور افزایش هماهنگی میان سیاست‌های آنها سرعت گرفت. تحولات سیاسی و ژئوپلیتیکی قبل و یا در طی خروج نیروهای انگلیسی از منطقه، دلالت بر استقرار شرایط جدیدی در منطقه داشت که حکومت ایران می‌بایست سیاست خود را با این تحولات هماهنگ می‌کرد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۳۸۷). با این حال، خروج بریتانیا از منطقه پیامدهای گسترده‌ای به همراه داشت.

در سال ۱۹۶۸م، ایران مسئله‌ی حاکمیت خود بر بحرین را مطرح ساخت. مسئله‌ای که موجب اختلاف با عربستان که طرفدار استقلال بحرین بود، شد. شاه اعلام کرد در صورت خروج نیروهای بریتانیا، بحرین باید تحت حاکمیت ایران قرار گیرد (Terrill, 2011: 20). اما این اختلاف نظر با پذیرش ایفای نقش سازمان ملل متحد و در نهایت قطعنامه‌ی شورای امنیت بر اساس گزارش دبیرکل سازمان ملل در ماه مه ۱۹۷۰م و استقلال بحرین پایان یافت. با این حال، شاه که از حاکمیت بر بحرین صرف‌نظر کرده بود، توجه خود را بر سه جزیره‌ی استراتژیکی در نزدیکی دهانه‌ی خلیج فارس جلب کرد (Terrill, 2011: 20). و امیدوار بود تا حاکمیتش بر جزایر تبت کوچک، تبت بزرگ و ابوموسی با خدشه مواجه نشود. اما انگلیس و به ویژه عربستان سعودی به‌رغم همراهی ایران با طرح‌های همبستگی اسلامی در مقابل پان عربیسم ناصر، حاضر به حمایت از ایران نشدند. بنابراین شاه تصمیم به توسل به نیروی نظامی برای اعمال حاکمیت بر جزایر گرفت. اقدامی که اگر چه با واکنش اعراب تندرو مواجه شد، اما عربستان بنا به هم‌پوشانی‌های هویتی گذشته و الزامات ساختاری اقدامی علیه ایران انجام نداد.

خروج بریتانیا از منطقه در شرایطی رخ داد که خلیج فارس در شرایط حساسی قرار داشت. این شرایط موجب شد تا نیکسون، رییس‌جمهور وقت ایالات متحده در ۱۹۶۹م در سخنرانی خود در جزیره‌ی گوام اعلام کند که آمریکا در پی کشورهای مناسب به عنوان رهبران منطقه‌ای در همکاری نزدیک با واشنگتن است. مطابق این دکترین، آمریکا به پیمان‌ها و تعهدات‌اش با دولت‌های دوست پایبند است و برای آن‌ها کمک‌های نظامی و اقتصادی تدارک می‌بیند و این کشورها اقدامات لازم را برای حفظ وضع موجود در منطقه در مقابل تهدیدات شوروی، دولت‌های ضدغربی در منطقه

و یا انقلاب داخلی انجام خواهند داد (Miglietta, 2002: 56). آشکار بود که در منطقه‌ی خلیج فارس، دو کشور بزرگ و موثر برای ایفای این نقش از سوی آمریکا، ایران و عربستان سعودی هستند. هر دو محافظه‌کار و ضدکمونیسم بودند و در عین طرفداری از غرب، درمقابل هر تغییری در خلیج فارس به‌خاطر حفظ وضع موجود، مقاومت می‌کردند. این نقش با استقبال شاه ایران و ملک فیصل همراه شد (Furtig, 2002: 6) و یک نظام دوستونی در منطقه شکل گرفت. ویتنامیزه کردن خلیج فارس در این مقطع حاوی ۳ ویژگی بود: «از بین بردن تضادها»ی میان ایران و عربستان با عنایت به این مسئله که افزایش قدرت ایران و عربستان نگرانی و ناخرسندی دیگری را در پی می‌داشت، «تقسیم نقش‌ها» که براساس آن، درمورد ایران به قدرت نظامی و درمورد عربستان به قدرت سیاسی، به‌ویژه در خلیج فارس و اعراب توجه می‌شود و «هماهنگی روابط» با دیگر قدرت‌های نظام خاورمیانه مانند مصر و... (مرهون، ۱۳۷۵: ۲۰۰). ایران، قطب نظامی و مهم‌تر این ستون بود. درمقابل، عربستان به عنوان ستون دیگر این دکترین، به‌واسطه‌ی منابع مالی گسترده و نفوذش در جهان اسلام و عرب پراهمیت جلوه می‌کرد. از نظر آمریکا، این کشور در ایران و عربستان دارای منافع استراتژیک بود؛ بنابراین ثبات منطقه‌ای در گرو همکاری دو کشور و تقویت مشارکت آن‌ها در قالب دکترین نیکسون است.

تهران و ریاض تا این مقطع زمانی، همکاری‌های مختلفی در حوزه‌ی امنیتی، تقویت میانه‌روی در منطقه و مهار رادیکالیسم انجام دادند. تلاش مشترک آن‌ها برای کشاندن مصر به جبهه‌ی میانه‌روها از طریق کمک مالی و فروپاشاندن طرح فدراسیون جماهیر عرب میان مصر، لیبی و سوریه، حمایت از کشورهای میانه‌رو اردن و لبنان و تلاش مشترک دو کشور برای مهار رادیکالیسم لیبی و به انزوا کشیدن قذافی در جهان عرب و اسلام، از دیگر اقدامات مشترک بود. به‌ویژه آن‌که لیبی از جمله کشورهایی بود که به‌دنبال اعمال کنترل ایران بر جزایر سه‌گانه به شورای امنیت سازمان ملل شکایت برد و یا خاندان حاکم سعودی را فاقد شایستگی برای اداره اماکن مقدس اسلامی می‌دانست (احمدی، ۱۳۸۶: ۲۳۳-۲۱۴). این همکاری‌ها مبتنی بر تعمیم «خود»ها و مقابله با «دگر»ها، تقویت موازنه میان دوستان و تضعیف دشمنان و در ایجاد ثبات منطقه‌ای و تداوم حفظ وضع موجود بود. این همکاری‌ها در تعامل عوامل هویتی و ژئوپلیتیکی و متأثر از عامل ساختاری تسهیل می‌شد. به‌ویژه آن‌که تقویت اتحاد با ایران از سوی آمریکا برای مهار نفوذ شوروی در دستور کار قرار داشت.

از زمان اعلام خروج بریتانیا، ایران و عربستان به سمت حل اختلافات برای انجام مسئولیت مشترک رهنمون شدند. با خروج بریتانیا، ایران، عربستان و عراق به عنوان سه بازیگر منطقه‌ای استقلال عمل بیشتری پیدا کردند. از سوی دیگر، روند تحولات در عراق پس از کودتای ۱۹۶۸م، در سال ۱۹۷۲م با سفر صدام حسین معاون حسن البکر به شوروی، سمت‌وسویی متفاوت یافت. این سفر درنهایت به انعقاد معاهده‌ی دوستی

و همکاری میان عراق و شوروی انجامید که خرید نفت از عراق و فروش تسلیحات به عراق را تضمین می‌کرد (Tripp, 2002: 208). هم‌چنین، براساس این توافق، نیروهای شوروی امکان استقرار در خاک عراق و نیز استفاده از پایگاه‌های نظامی این کشور را پیدا کردند. این توافق که به منزله‌ی افزایش تهدید عراق برای ایران و عربستان سعودی بود، به موازنه‌جویی این دو کشور در برابر عراق تا پایان دوره‌ی موردبررسی انجامید. با این حال، در این دوره وقایعی رخ داد که هر کدام در هم‌گرایی و واگرایی میان دو کشور نقش داشت:

الف) نفت و اوپک

مسئله‌ی نفت در عین زمینه‌ای برای همکاری بیشتر میان تهران و ریاض، موجب بروز اختلاف و رقابت میان ایران و عربستان نیز بود. در دهه‌ی ۱۹۷۰م رقابت جدی میان این دو همسایه در مورد سیاست‌های نفتی اوپک گسترش یافت. زیرا تأثیرگذاری بر اوپک منجر به کنترل منطقه غنی و استراتژیک خلیج فارس می‌گردید. رقابت بر سر نفت و اوپک به جنبه‌های اقتصادی و سیاسی نفت بازمی‌گشت. اولین مسئله، به تحریم نفتی اعراب علیه اسرائیل در سال ۱۹۷۳م بازمی‌گشت که ایران با استفاده از نفت به‌عنوان یک ابزار سیاسی، مخالفت کرد. این اختلاف میان ایران و عربستان به جنبه‌ی سیاسی، نفت بر می‌گشت. از جنبه‌ی اقتصادی نیز اختلاف تهران و ریاض بر سر قیمت‌گذاری نفت، به‌ویژه در پایان تحریم نفتی اعراب، بالا گرفت. نکته‌ی جالب این بود که در مقطع تحریم نفتی اعراب علیه غرب، ایران به دلیل سیاست خود از سوی سعودی متهم به طرفداری از غرب شد و پس از سال ۱۹۷۴م و به دنبال تلاش ایران برای بالا بردن قیمت نفت، این ایران بود که عربستان را به علت مخالفت با افزایش قیمت نفت، متهم به طرفداری از آمریکا و غرب می‌کرد. البته مسئله‌ی نفت در این دوره چالش اساسی محسوب نمی‌شد؛ چراکه با دست کشیدن ایران و عربستان از سیاست‌های افزایش یا کاهش قیمت نفت، طرفین بر سر تثبیت قیمت نفت به توافق رسیدند.

ب) ارتقای توانمندی‌های نظامی و مداخلات منطقه‌ای

ایران و عربستان در راستای مسئولیت مشترک در چارچوب دکترین دوستونی و متأثر از درآمدهای نفتی، بخش قابل‌توجهی از هزینه‌های خود را به حوزه‌ی نظامی اختصاص دادند. این امر می‌تواند بیان‌گر نوعی رقابت برای سلطه‌ی منطقه‌ای بر خلیج فارس نیز باشد. در این دوره، ایران حوزه‌ی امنیتی خود را به اقیانوس هند تسری داد و سعودی نیز حوزه‌ی امنیت منطقه‌ای خود را به سواحل دریای سرخ گسترش داده بود. سیاست‌های نظامی ایران و عربستان سعودی در عین جلوه‌ی رقابتی در خلیج فارس، ناشی از مقابله با تهدید عراق بود و در مجموع [دلارهای نفتی و] دکترین دوستونی عامل اصلی نظامی‌گری در حوزه خلیج فارس شد (احتشامی، ۱۳۷۸: ۷۱-۷۰).

شورش کمونیستی در استان ظفار عمان یکی از مواردی بود که هرچند ایران به پادشاهی عمان برای سرکوب شورشیان مارکسیست و ضد سعودی یاری رساند، اما موجب بی‌اعتمادی و سوءظن ریاض به تهران شد. با وجود دکترین دوستونی، ایران مسئولیت اصلی کمک به عمان را بر عهده داشت، واقعه‌ای که با بدبینی عربستان و امارات همراه و آن‌ها برای ایجاد تعادل در قبال نقش ایران، به تامین کمک مالی مورد درخواست عمان اقدام کردند (Manea: 97). دلیل بدبینی عربستان و نیز اهمیت مداخله‌ی ایران، این بود که پس از ۲۵۰ سال این نخستین بار بود که نیروهای نظامی ایران وارد سرزمین اصلی شبه‌جزیره‌ی عربستان می‌شدند (فولر، ۱۳۷۷: ۱۲۸). در این دوران شاه با صراحت بیشتری بر نقش و جایگاه ایران در منطقه تاکید می‌کرد. از جمله، او در نطق آذرماه سال ۱۳۵۰ش اذعان داشت: «از این پس مرزهای دریایی ایران در آن سوی خلیج فارس و بحر عمان، یعنی اقیانوس هند قرار دارد... بنابراین دیگر وظیفه‌ی نیروی دریایی... حفظ حریم امنیت ایران است که بسیار دور از نقاط بندری ایران قرار دارد» (مه‌دوی، ۱۳۷۵: ۴۳۰).

افول ایدئولوژی پان‌عرب ناصر در کنار افزایش توان‌مندی نظامی ایران و ایفای نقش فعال در مسایل منطقه‌ای، زمینه‌ی سوءظن عربستان به نیت تهران را فراهم کرد. هر چند که هر دو کشور نظامی‌گری را در چارچوب دکترین دوستونی از یک‌سو، و مقابله با تهدید عراق از سوی دیگر دنبال می‌کردند، اما عربستان و اعراب خلیج فارس تلاش‌های ایران برای تحقق اهداف خود پس از خروج بریتانیا از منطقه را، که با روش‌های سیاسی و حتی مداخله‌ی نظامی مستقیم و غیرمستقیم دنبال می‌شد، برنتابیدند. از جمله این موارد، حضور نظامی ایران در عمان برای سرکوب جنبش ظفار بود. علت بدگمانی سعودی‌ها، تمایلات بلندپروازنه‌ی شاه و تمایل ایران برای کسب موقعیت برتر و در اختیار گرفتن جایگاه سنتی بریتانیا بود. از نظر سعودی افزایش توان نظامی ایران می‌توانست کمک به این اهداف باشد و یکی از ریشه‌های این ترس، به کنترل گرفتن جزایر سه‌گانه بود (Miglietta, 2002: 249).

در دهه‌ی ۱۳۵۰ش / ۱۹۷۰م شاه برای تحقق جاه‌طلبی منطقه‌ای خود، تشکیل یک پیمان دفاعی برای کشورهای خلیج فارس را مطرح کرد و تلاش نمود تا رهبری این کشورها را عهده‌دار شود. عملی شدن این طرح می‌توانست به بلندپروازی‌های نظامی و سیاسی شاه، و تبدیل شدن ایران به قدرت اول نظامی اقیانوس هند جامه‌ی عمل ببوشاند، اما عربستان به‌واسطه‌ی نقاط اشتراک عدیده با اعراب منطقه، تمایل داشت این نقش را خود برعهده گیرد و با استفاده از این اشتراکات و اهرم‌های دیگر به مقابله با توسعه‌طلبی شاه برخیزد (اخوان کاظمی، ۱۳۷۳: ۱۳). به‌عبارت‌دیگر، محافظه‌کاری مشترک دو کشور و اتحاد آن‌ها با قدرت‌های بزرگ، سعودی را برای تأیید یک نظم امنیتی رسمی با شاه قانع نکرد (Bahgat, 2000: 108). با این حال، روابط ایران و عربستان سعودی تا سال ۱۳۵۷ش / ۱۹۷۹م «با ثبات و نه براساس حاصل جمع صفر بود، و آن‌دو

ضمن برقراری پیوندهای قوی با آمریکا، با یکدیگر روابطی دوستانه و صمیمی داشتند» (Sadjadpour and Boucek, 2011).

دستاورد

دو کشور ایران و عربستان سعودی در دو دهه‌ی نخست آغاز مناسبات، روابط پرفراز و نشیبی را دنبال می‌کردند و علت عمده‌ی آن، واگرایی و اختلاف بر سر موضوعات محدود به روابط فی‌مابین دو کشور، مانند مسایل حجاج ایرانی، تقابل فارس و عرب، مواجهه‌ی شیعه و وهابی و اختلاف بر سر فلات قاره بود. اما از دهه‌ی ۱۹۵۰م ظهور ناصر و الهام گرفتن برخی جریان‌ها و دولت‌های منطقه از ایدئولوژی افراطی او سبب شد تا نه تنها تمایزات هویتی میان ایران و عربستان سعودی رنگ ببازد، بلکه اشتراکات هویتی این دو بازیگر، باعث حاکم شدن فرهنگ دوستی بر روابط طرفین و پشتیبانی از هویت یکدیگر شود. این اشتراک در هویت، سازنده‌ی منافع و نقش‌ها و شکل‌دهنده به رفتارهای آن‌ها بود و بر این اساس، حفظ وضع موجود و همراهی با غرب را در مقابل تهدید هویتی دیگران در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی موجب شد.

از سوی دیگر خروج بریتانیا از منطقه و لزوم پر کردن خلأ قدرت در منطقه، از یک طرف زمینه را برای آغاز رقابت طبیعی در منطقه خلیج فارس میان بازیگران منطقه‌ای فراهم کرد، و از طرف دیگر به واسطه‌ی مسوولیت‌های مشترک در چارچوب ساختار نظام بین‌الملل، دوستی میان ایران و عربستان سعودی و اتحاد با ایالات متحده‌ی آمریکا را رقم زد. در این زمان رقابت‌های ژئوپلیتیکی تا حدودی کمرنگ شد و این خود متأثر از الزامات ساختاری برای حفظ وضع موجود، امنیت منطقه، حمایت از نیروهای میانه‌رو و محافظه‌کار و هوادار غرب در منطقه و مقابله با نیروهای افراطی، به‌ویژه مهار و موازنه‌ی عراق بود که زمینه‌ی گسترش روابط دو کشور را فراهم کرد.

در این دوره هویت طرفین نه‌تنها یکدیگر را مورد تهدید و چالش قرار نمی‌داد، بلکه به‌واسطه‌ی تهدید مشترک «دگر»، پشتیبانی از هویت طرفین را موجب می‌شد. ساختارهای اجتماعی و هنجارهای حاکم بر روابط ایران و عربستان سعودی موجب شد تا دو بازیگر برداشت متفاوتی از آنارشی و بی‌اعتمادی در سطح نظام بین‌الملل و منطقه داشته باشند. همچنین اشتراکات هویتی ایران و عربستان سعودی باعث شد تا دو طرف برداشتی خاص از «خود» و «دیگری» داشته باشند و بر این مبنای نقش‌ها و سیاست‌های خاصی را دنبال کنند. براساس این برداشت خاص هویتی، آن‌ها یکدیگر را دوست یافتند و روابط دوستانه و همکاری‌جویانه را شکل دادند و در مقابل، با توجه به هویت‌های متعارض، نقش‌ها و سیاست‌های مشابهی را در برابر «دگر»های منطقه‌ای و بین‌المللی عهده‌دار شدند. در این مقطع، ساختارهای اجتماعی و هنجاری میان ایران و عربستان با تهدیدات ساختاری، ژئوپلیتیکی و هویتی دیگران، به شکل‌گیری روابط متفاوت با کشورهای مصر و عراق انجامید. به‌عبارت‌دیگر، ایران و

عربستان سعودی زمانی که برداشت‌شان از یکدیگر با توجه به تهدیدات ساختاری و منطقه‌ای تغییر یافت، از دو دهه روابط پرفراز و نشیب به سمت دوستی و نزدیکی رفتند و در مقابل، زمانی که عراق در جریان کودتا با تغییر رژیم به ورطه‌ی تندروی کشیده شد، برداشت‌شان از آن به‌عنوان دوست به تهدید و در نتیجه تلاش برای مهار و موازنه تغییر یافت. این تحول در روابط ایران و عربستان در قبال یکدیگر و در قبال کشورهای چپون مصر و عراق، ناشی از تحول در ساختارهای فکری حاکم بود. به‌همین دلیل، در این دوران تهران و ریاض نه‌تنها به حل مسالمت‌آمیز اختلافات میان خود (مانند مسایل حجاج و فلات قاره) همت گماشتند، بلکه در موارد تهدید و یا تلاش برای تغییر وضع و نظم موجود در منطقه، به همکاری‌های مشترک دست زدند.

این همپوشانی و همکاری در سطوح داخلی و منطقه‌ای در پیوند هم‌زمان با ساختار نظام بین‌الملل بود. جایی که نظام در شکل توزیع قدرت میان دو قطب به دو جهان سرمایه‌داری و سوسیالیسم تقسیم شد بوده و این هویت‌های ساختاری برای کشورها به‌منزله‌ی فرصت و تهدید به شمار می‌آمد. ساختار نظام دو قطبی آثار متفاوتی با نظام گذشته برای تهران و ریاض و دیگر بازیگران داشت. در حالی که ایران و عربستان سعودی خود را در بلوک ایالات متحده تعریف کردند، مصر و سپس عراق در بلوک شوروی قرار گرفتند و رقابت و منازعه در سطح ساختاری، روابط در سطح منطقه‌ای را متأثر از خود نمود. از سوی دیگر، آنارشی حاکم و بی‌اعتمادی در نظام بین‌الملل برای بازیگرانی که عقلانی عمل می‌کنند و بقاء، در صدر اولویت‌های آنان قرار دارد، زمینه‌ی موازنه‌ی درونی، یعنی ارتقای توان‌مندی نسبی نظامی و نظامی‌گری در ایران و عربستان، و موازنه‌ی بیرونی، یعنی تقویت اتحادها در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، در قالب حمایت از رژیم‌های هم‌سو (عمان، لبنان و...) در شکل سیاست دوستونی ایران و عربستان سعودی و تقویت پیوندها میان ایران و عربستان با آمریکا و تضعیف اتحادهای رقیب (مانند جذب مصر، فروپاشی جمهوری متحده عربی، تضعیف یمن انقلابی و...) را فراهم کرد.

افول ایدئولوژی ناصر و تعریف نقش جدید فراتر از مرزهای متعارف جغرافیایی و منطقه‌ای خلیج فارس ناشی از بلندپروازی‌های شاه ایران، هرچند به چالش‌های ژئوپلیتیک با عربستان که ریشه‌های آن در گذشته وجود داشت، دامن زد، اما آنچه که در دهه ۱۹۷۰م پررنگ است، این است که در سطح ساختاری، از یک سو آمریکا عامل تسهیل روابط گردید، و از سوی دیگر در ساختار قدرت منطقه‌ای، نوعی موازنه از سوی ایران و عربستان سعودی در مقابله با عراق شکل گرفت. در این دوره، تعامل هویت، ساختار و ژئوپلیتیک به گونه‌ای است که ایران و عربستان سعودی فراتر از همزیستی و در شرایط همکاری با یکدیگر روابط خود را سامان دادند. به‌عبارت‌دیگر، در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل دوقطبی، ایران و عربستان سعودی در پرتو نقش ساختاری ایالات متحده و تهدیدات مشترک منطقه‌ای و بین‌المللی، در برابر برداشت دشمن از

دیگرانی چون شوروی، مصر و عراق، براساس ساختار اجتماعی میان «خود»، از یکدیگر به‌عنوان «دوست» برداشت نموده و الگوهای رفتاری نسبت به یکدیگر را سامان دادند.

منابع

الف) منابع فارسی:

- احتشامی، انوشیروان. (۱۳۷۸). سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستینچی، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- احمدی، حمید. (۱۳۸۶). روابط ایران و عربستان در سده بیستم (دوره پهلوی)، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- اخوان کاظمی، بهرام. (۱۳۷۳). مروری بر روابط ایران و عربستان در دو دهه‌ی اخیر، تهران: مرکز چاپ و انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.
- ازغندی، علیرضا. (۱۳۷۶). روابط خارجی ایران: دولت دست نشانده، چاپ اول، تهران: نشر قومس.
- بوزان، باری. (۱۳۸۹). ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ: سیاست‌های جهانی در قرن بیست و یکم، چاپ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- جعفری ولدانی، اصغر. (۱۳۷۲). عربستان: نگاه به یمن، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۰-۶۹.
- حافظ نیا، محمدرضا. (۱۳۷۱). خلیج فارس و نقش استراتژیک تنگه هرمز، چاپ اول، تهران: سمت.
- حافظ نیا، محمدرضا و ابراهیم رومینا. (۱۳۸۴). تحول روابط ایران و عربستان و تاثیر آن بر ژئوپلیتیک خلیج فارس، فصلنامه تحقیقات جغرافیایی، شماره ۷۷.
- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف. (۱۳۷۲). نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، جلد اول، چاپ اول، تهران: قومس.
- دهشیار، حسین. (۱۳۹۲). عربستان: کنشگر منطقه‌ای در بستر روابط ویژه، فصلنامه روابط خارجی، سال ۵، شماره ۳.
- فولر، گراهام. (۱۳۷۷). قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
- متقی، ابراهیم. (۱۳۷۸). جهت‌گیری سیاست خارجی و نقش ملی ایران از کودتا تا انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷-۱۳۳۲)، نامه مفید، شماره ۱۹.
- محقق، علی. (۱۳۷۹). الف، اسناد روابط ایران و عربستان سعودی، ۱۳۰۴-۱۳۰۴.

۱۳۵۷ ه.ش، چاپ اول، تهران: مرکز اسناد و دیپلماسی.

محقق، علی. (۱۳۷۹). ب، ایران و عربستان سعودی و بررسی تطبیقی شکل‌گیری دو نظام جدید، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال ۲، شماره ۳.

مرهون، عبدالجلیل. (۱۳۷۵). مناسبات ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس: پژوهشی در متغیر امنیتی، در: سیدعباس خادم حقیقت، مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس (آذر ۱۳۷۴)، چاپ اول، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

مهدوی، عبدالرضا هوشنگ. (۱۳۷۵). سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، چاپ سوم، تهران: نشر البرز.

واعظی، محمود. (۱۳۸۹). شورای همکاری خلیج فارس و قدرت‌های غربی: تداوم و تغییر در حوزه‌های تعامل، در: محمود واعظی و علی اکبر اسدی، شورای همکاری خلیج فارس: سیاست خارجی و روندهای داخلی، چاپ اول، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی.

ب) منابع انگلیسی

Abir, Mordechai. (1993). **Saudi Arabia: Government, Society and the Gulf Crisis**, London: Routledge.

Al-Saud, Faisal bin Salman. (2003). **Iran, Saudi Arabia and the Gulf: Power Politics in Transition**, London: I.B. Tauris.

Bahgat, Gawdat. (2000). *Iranian-Saudi Rapprochement: Prospects and Implications*, **World Affairs**, Vol. 162, No. 3.

Baldwin, David A. (1993) *Neorealism and Neoliberalism: The Contemporary Debate*, in: Baldwin, David A. (1993), **Neoliberalism, Neorealism, and World Politics**, New York: Columbia University Press.

Chubin. Shahram. (2012). **Iran and the Arab Spring: Ascendancy Frustrated**, Gulf Research Center.

Downs, Kevin. (2012-13). *A Theoretical Analysis of the Saudi-Iranian Rivalry in Bahrain*, **Journal of Politics &**

International Studies, Vol. 8.

Furtig, Henner.(2003) . **Iran's Rivalry with Saudi Arabia Between the Gulf Wars**, First Edition, UK: Garnet Publishing Limited.

Halliday, Fred. (1995). *The Politics of 'Islam'-A Second Look*, **British Journal of Political Science**, Vol. 25, No. 3.

Hopf, Ted. (1998). *The Promise of Constructivism in International Relations Theory*, **International Security**, Vol. 23, No. 1.

Manea, Elham. (2005). **Regional Politics in The Gulf: Saudi Arabia, Oman, Yemen**, London: SAQI.

Mearsheimer, John J. (2006). *Structural Realism*, in: Dunne, Tim, Kurki, Milja and Smith, Steve, **International Relations Theories: Discipline and Diversity**, 3rd Edition, Oxford: Oxford University Press.

Miglietta, John P. (2002). **American Alliance Policy in the Middle East, 1945-1992: Iran, Israel, and Saudi Arabia**, Maryland: Lexington Books.

Pollack, Kenneth M. (2003). *Securing the Gulf*, **Foreign Affairs**, Vol. 82, No. 4.

Sadjadpour, Karim and Boucek, Christopher. (2011). *Rivals—Iran vs. Saudi Arabia*, **Carnegie**, 2011/09/20, at: <http://carnegieendowment.org/2011/09/20/rivals-iran-vs.-saudi-arabia/68jg>.

Sick, Gary. (1987). *Iran's Quest for Superpower Status*, **Foreign Affairs**, Vol. 65, No. 4.

Tripp, Charles. (2002). **A History of Iraq**, Second edition, Cambridge: Cambridge University.

Terrill, W. Andrew. (2011). **The Saudi-Iranian Rivalry and the Future of Middle East Security**, Pennsylvania:

Strategic Studies Institute (SSI).

Waltz, Kenneth N. (1979). **Theory of International Politics**, New York: Random House.

Waltz, Kenneth N. (1993). *The Emerging Structure of International Politics*, **International Security**, Vol. 18, No. 2.

Wehrey, Frederic, Karasik, Theodore W., Nader, Alireza, Ghez, Jeremy, Hansell, Lydia, Guffey, Robert A. (2009). **Saudi-Iranian Relations Since the Fall of Saddam: Rivalry, Cooperation, and Implications for U.S. Policy**, Santa Monica: RAND Corporation, National Security Reserach Division.

Wendt, Alexander. (1992). *Anarchy is what States Make of it: The Social Construction of Power Politics*, **International Organization**, Vol. 46, No. 2.

Wendt, Alexander. (1995). *Constructing International Politics*, **International Security**, Vol. 20, No. 1.

Wendt, Alexander. (1999). **Social Theory of International Politics**, Cambridge: Cambridge University Press.

Yaqub, Salim. (2000). *Contesting Arabism: The Eisenhower Doctrine and the Arab Middle East, 1956-1959*, in: Abbas Amanat, **The United States and the Middle East: Diplomatic and Economic Relations in Historical Perspective**, New Haven: Yale Center for International and Area Studies.